

بررسی علل ناکامی جنبش مشروطه در برپایی ارتش ملی در ایران

وحید سینائی*

استادیار علوم سیاسی دانشکده علوم اداری و اقتصادی دانشگاه فردوسی مشهد

(تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۲۰ - تاریخ تصویب: ۹۱/۸/۸)

چکیده:

هدف انقلاب‌ها و جنبش‌های مشروطه در همه‌جا برپاداشتن و استمراربخشیدن به دولت مدرن و نهادهای آن در چارچوب مدل مشروطه دولت - ملت بوده است. در این مدل، ارتش ملی به عنوان یکی از نهادهای اصلی دولت، نقش مهمی در برقراری حاکمیت و انحصار مشروع زور برعهده دارد. اما در ایران جنبش مشروطه و حامیان آن، با وجود برانداختن رژیم پیشین، از تأسیس نهادهای کارآمد و قدرتمند یک دولت مدرن از جمله ارتش ملی بازماندند. علل این ناکامی را باید در ساختارهای سیاسی و اجتماعی هم‌زمان با جنبش مشروطه و کارگزاران مشروطه‌خواه در ایران جستجو کرد. از این قرار نفوذ و سلطه سیاسی و اقتصادی روسیه تزاری بر ایران، ضعف‌های ساختاری شهر و ناتوانی طبقات شهری مانند تجار، روشنفکران و اصناف که حاملان اجتماعی مشروطه بودند و نیز ناآگاهی و نخواستن‌های کارگزاران مشروطه‌خواه، آن‌ها را از تأسیس ارتش ملی در ایران بازداشت. این ناتوانی به نوبه خود به ناکامی مشروطه از برپایی یک دولت مقتدر و سرانجام از دست رفتن بخشی از آرمان‌های مشروطه‌خواهان انجامید.

واژگان کلیدی:

ارتش ملی، ایران، ساختارهای سیاسی - اجتماعی، کارگزاران، مشروطه

Email: sinaee@um.ac.ir

* فاکس: ۰۵۱۱۸۸۲۹۵۸۴

این مقاله از طرح پژوهشی نگارنده مقاله با عنوان «دولت و تکوین و تداوم ارتش ملی در ایران» برگرفته شده که در دانشکده علوم اداری و اقتصادی دانشگاه فردوسی مشهد انجام یافته است.

مقدمه

مشروطه مهم‌ترین جنبش اجتماعی ایران در اوایل قرن بیستم میلادی برای تأسیس دولت مدرن است. هدف مشروطه برچیدن ساختارهای فرسوده و ناتوان دولت قاجار، بنیاد نهادن پایه‌های یک دولت قوی، اما مقید و محدود به قانون، پایان‌بخشیدن به وابستگی سیاسی و عقب‌ماندگی اقتصادی و هموارکردن مسیر توسعه ایران بود. اما مشروطه‌خواهان با وجود واداشتن مظفردالدین شاه به صدور فرمان مشروطیت در مرداد ۱۲۸۵، تشکیل مجلس شورای ملی و تدوین قانون اساسی، از بنیاد نهادن برخی از مهم‌ترین ساختارها و نهادهای دولت مدرن از جمله ارتش ملی و برقراری نظام‌وظیفه‌بازماندند. این ناکامی آنچنان مهم است که کسروی می‌نویسد: «به ناشایستی مجلس اول همین بس که نتوانست و یا نخواست در تهران و دیگر شهرها نیز جوانان را به مشق سربازی وادارد. بارها گفتگو رفت و روزنامه‌ها گفتار نوشتند و از نجف «فتوا» آمد لیکن همه اینان بیهوده گردید (کسروی، ۱۳۵۷، ص ۵۶۹). هدف اصلی این مقاله، شناخت علل «نتوانستن یا نخواستن» مشروطه و مشروطه‌خواهان از تأسیس ارتش ملی است. در این مقاله، علل این ناکامی در ساختارهای سیاسی، اجتماعی هم‌زمان با انقلاب مشروطه و کنش‌های کارگزاران مشروطه‌خواه جستجو شده است. به عبارت دیگر ناکامی مشروطه در ایجاد ارتش نوین باوجود آگاهی مشروطه‌خواهان از اهمیت وجود آن برای تکوین دولت مشروطه، ریشه در مخالفت ساختارهای ذی‌نفوذ خارجی، ناتوانی ساختارهای موافق و همسو با مشروطه و کنش‌های رهبران و نخبگان مشروطه‌خواه دارد.

۱. پیشینه و روش تحقیق

اندیشه و نهاد مشروطیت با همه کامیابی و ناکامی‌هایش، تأثیری ماندگار بر تحولات سیاسی و اجتماعی ایران داشته و تا آینده نامعلومی اهمیت خود را حفظ خواهد کرد. درباره مشروطه آثار زیادی منتشر شده که بخشی از آن‌ها به تاریخ انقلاب مشروطه و خاطرات رجال آن دوره مربوط است و دسته دیگر که کم‌شمارتر هستند، به اندیشه‌ها و تحولات فکری مشروطه پرداخته‌اند. درباره ناکامی‌های مشروطه هم آثاری انتشار یافته است. از شماری از آن‌ها در مقاله حاضر سود جست‌ایم، اما در آن‌ها کم‌تر به ناکامی مشروطه‌خواهان از تأسیس ارتش نوین پرداخته شده است. علت را می‌توان توجه اندک به دولت مشروطه، موانع نظری و ساختاری تکوین آن در ایران، نقش کنشگران در این فرایند و نیز نادیده‌انگاشتن اهمیت و نقش ارتش و نیروهای مسلح در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران معاصر دانست. این مقاله با بهره‌گیری از داده‌های اسنادی - تاریخی و در چارچوب نظریه ساختار- کارگزار می‌کوشد پرتوی بر علل ناکامی مشروطه و کوشندگان سیاسی آن در تأسیس ارتش نوین بیفکند.

در جامعه‌شناسی سیاسی و تاریخی، تبیین‌ها نوعاً ساختاری و بر نقش علت و معلولی روابط و مناسبات اجتماعی و غیرشخصی متمرکزند. تبیین‌های ساختاری با نوعی موجبیت^۱ همراه‌اند. در برابر آن‌ها، تبیین‌های اراده‌گرایانه^۲ قرار دارند که بر نقش تعیین‌کننده و انتخاب‌های اجتماعی کنشگران نخبه تأکید می‌کنند. تبیین‌های ساختاری راه‌گشا هستند، اما از نقش و تأثیر کنش‌های نخبگان در عرصه سیاست غفلت می‌ورزند یا آن‌ها را کوچک و بی‌اهمیت می‌شمارند. نظریه ساختار - کارگزار جویای تلفیق این دو و دستیابی به شناختی نزدیک به واقع از پدیده‌های اجتماعی و سیاسی پیچیده و آکنده از تعامل ساختارها و کارگزاران دخیل در وقوع آن‌هاست. امروزه توجه به ارتباط بین ساختار و کارگزار در مرکز مطالعات نظریه‌پردازان علوم اجتماعی قرار دارد (پارکر، ۱۳۸۸، ص ۵۴). در نظریه ساختار- کارگزار، کنش‌گران محصول نادانسته و ناخواسته ساختارها نیستند. آن‌ها فاعلانی آگاه و بااراده‌اند که می‌توانند محیط خود را شکل دهند. از این رو ساختار و کارگزار منطقیاً مستلزم یکدیگرند. یک ساختار اجتماعی یا سیاسی با تدارک قیدوبندها یا فرصت‌هایی برای کارگزار تداوم می‌یابد. بنابراین تصور ساختار بدون تصویری دست‌کم اجمالی از کارگزار، که ممکن است تحت تأثیر آن محدود یا توانا شود، معنا ندارد (مارش و استوکر، ۱۳۸۳، ص ۳۰۴). به این ترتیب در این نظریه بر اهمیت شرایط ساختاری و موجبیت‌های مقتضی و مختلفی در آن‌ها تأکید و هم‌زمان اراده کنش‌گران و بازیگری آنان نیز مؤثر و گاه تعیین‌کننده دانسته می‌شود. اراده‌ای که هر آینه با نقش‌آفرینی مدبرانه و معطوف به هدف همراه شود، چه بسا و به‌ویژه در نوپایی ساختارها، جبرهای ساختاری را درنور دیده، مسیر دگرگونی و تغییر را رقم زند.

۲. دولت، ارتش و نیروهای اجتماعی جدید

حکام سرزمینی و نیروهای اجتماعی نوپدید، نخستین بار در اروپا و در پاسخ به نیازهای جوامع اروپایی، دولت مدرن و نهادهای آن از جمله ارتش را بنیاد نهادند. کارآمدی و موفقیت‌های اقتصادی - نظامی، استعمارگران اروپایی و نخبگان غیراروپایی را به گسترش این دولت و فراگیرساختن نهادهای آن در دیگر نقاط جهان ترغیب کرد. استعمارگران سودای جهان‌گشایی، و نخبگان استعمارستیز آرزوی پشت‌سرگذاشتن عقب‌ماندگی و دستیابی به استقلال و قدرت را داشتند. آن‌ها باوجود برانگیخته‌شدن مقاومت‌هایی در برابر الگوی دولت-ملت، با توسل به زور و ابزارهای خشونت، آن را به جوامع غیراروپایی گسترش دادند. این



1. determinism.
2. volunteerism.

چنین بود که دولت مدرن با کوشش‌های دو نیروی متعارض سیطره جهانی یافت. از این دیدگاه جهانی شدن دولت مدرن به معنای توسعه نهادهای آن به سرزمین‌های غیراروپایی است. در تبیین شکل‌گیری دولت مدرن رویکردهای متفاوتی وجود دارد. براساس رویکرد نظامی، دولت از آغاز با طبعی متمایل به جنگ‌افروزی شکل گرفته و پیش از هر چیز دل‌مشغول تأمین و تقویت قدرت نظامی خود است. دیدگاه نظامی در تبیین دولت، میان ورود توده انبوهی از مردم به سلک نظامیان، که در اواخر قرن هجده و اوایل قرن نوزده آغاز شد، و ورود توده انبوهی از مردم به حوزه سیاست، که ویژگی نیمه دوم قرن نوزدهم و همه قرن بیستم است، رابطه معناداری می‌بیند (پوچی، ۱۳۸۸، ص ۱۴۴). در این دیدگاه، تکامل یک قوه قهریه در شکل‌گیری دولت مدرن و تحولات بعدی آن اهمیت محوری دارد. در نظام جدید جهانی، دولت‌هایی که می‌خواستند بمانند و شکوفا شوند، ناچار از داشتن یک ارتش دائمی بودند (پوچی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۳).

دولت مدرن بر نوعی نظم قانونی یا نهادی غیرشخصی و ممتاز دلالت می‌کند که توانایی اداره یک قلمرو معین و سلطه بر آن را دارد (هلد، ۱۳۸۶، صص ۳۲ و ۳۴). بر این اساس توانایی دولت‌ها در تأمین و تحکیم مبانی قدرت و سامان‌دادن به امور داخلی و خارجی خود در کانون فرایند دولت‌سازی قرار دارد. به عبارت دیگر فرایند تشکیل نظام‌های دولتی مدرن از تلاش‌های مجدانه فرمانروایان برای حفظ و گسترش قدرت خود در برابر طرف‌های داخلی درگیر و نیز دیگر دولت-ملت‌ها سرچشمه گرفته است (Poggi, 1990:101). موفقیت این تلاش‌ها بسته به توانایی دولت‌ها در سازماندهی نیروهای نظامی و به‌کارگیری آن‌ها به هنگام نیاز بوده و این توانایی به نوبه خود به فرایند کسب منابع اعم از انسانی، مالی، تسلیحاتی و غذایی وابسته است. بنابراین فرمانروایان دولتی در شرایطی که تنها شمار اندکی از اتباع حاضر بودند منابع یا زندگی خود را در اختیار آن‌ها قرار دهند، نهادهایی تشکیل دادند تا اتباع خود را زیر سلطه خود آورند. به این ترتیب، میان اعمال حاکمیت دولت، قانون‌گذاری و تشکیل ساختارهای دولتی و نظامی، تأمین مالی و راه‌اندازی جنگ، پیوندهای مستقیمی وجود دارد (Tilly, 1975:45).

نظریه‌پردازان دولت جدید مانند هنریک فون تریشکه^۱ و ماکس وبر^۲ بر حق انحصاری دولت در داشتن تسلیحات و منابع کافی برای دفاع از خود و اعمال حاکمیت مطلق خویش تأکید کرده‌اند (سینائی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۴). راندل کولینز نیز با اشاره به این تعاریف و تاحدی اغراق‌آمیز می‌نویسد: دولت مرکب از افرادی است که اراده استفاده از سلاح‌های آتشین و سایر ابزارهای اجبار را دارند. دولت بیش از هر چیز ارتش و پلیس است (Collins, 1975:181). تعریف دولت به عنوان سازمانی که انحصار استفاده مشروع از زور را در قلمرو معینی در اختیار دارد، به حق

1. H. Von Treischke.

2. Max Weber.

انحصاری دولت در فراخوان شهروندان به خدمت وظیفه اجباری می‌انجامد. این حق و صلاحیت، ریشه در اصل حاکمیت ملی دارد که از پیوند حاکمیت و ناسیونالیسم در چارچوب پارادایم دولت - ملت ناشی می‌شود (سینائی، ۱۳۸۹، صص ۱۰۹-۱۰۵). بر این اساس، وجود یک ارتش دائمی و مدرن در مدل وستفالی دولت ضروری است. از این قرار، ارتش نوین مقوم دولت مدرن و این دولت مأمّن ارتش جدید است. این دو در فرایندی دوسویه و سامان‌بخش به برپایی و تداوم یکدیگر کمک می‌کنند. ارتش‌های دائمی در مدل مشروطه دولت، به صورت ارتش ملی درآمدند؛ زیرا در این دولت، رسمیت یافتن حاکمیت ملی موجب برقراری حقوق و تکالیف ملی شهروندان شده است. تفاوت ارتش ملی با انواع ارتش‌های دائمی دیگر، به پیوند آن با تمام ملت از طریق نظام وظیفه اجباری و عمومی بازمی‌گردد (سینائی، ۱۳۹۰، ص ۲۰۱).

تکوین دولت جدید در اروپا در پیوند با نهادها و گروه‌های اجتماعی نوپدید؛ شهر، بورژوازی و روشنفکران، صورت می‌گرفت. این گروه‌ها تنها در درون مناسبات شهری و شهرنشینی ایجاد و قدرتمند می‌شدند. «در واقع شهر و سرمایه‌داری در غرب یکی بودند. لوئیس مامفورد طنزگونه ادعا کرده است که سرمایه‌داری تخم فاخته گذاشته شده در لانه محدود شهرهای قرون وسطا بود. مامفورد با این گفته می‌خواهد این واقعیت را بیان دارد که پرنده درون تخم، مقدر بود که بی‌تناسب آن‌چنان رشد کند که قالب محدود خود را بشکند (که حقیقت داشت) و سپس با دولت یعنی تسخیرکننده شهر و میراث‌خوار نهادها و طرز تفکر شهری متحد شود که البته به هیچ‌وجه قادر به کنارنهادن آن نهادها و طرز تفکر نبود» (برودن، ۱۳۷۲، ص ۵۳۱).

شهرها در اروپا و در قرون وسطای متاخر، نه تنها جایگاه تولید اقتصادی خاص بلکه موجودیت سیاسی خودگردانی یافتند که قدرت را به نفع حکام ارضی و به ضرر فئودال‌ها جابجا کردند. در این دوران، بورژوازی و اقشار شهری حکومت را برای تهیه و تضمین آن نوع از زندگی لازم داشتند که حول محور تولید و جلب منافع استوار می‌شد. از این رو، نخست به کمک حاکمان مطلقه شتافتند تا ساختارهای فئودالی را از میان بردارند. آنگاه در پناه دولت‌های مطلقه و سیاست‌های آن‌ها، بر قدرت اقتصادی خویش افزودند. با تحول کارفرمایان سرمایه‌دار از صنف به طبقه، نیازهای سیاسی آنان تغییر کرد. آن‌ها خواستار تفویض مستقیم اختیار حکومتی نبودند، زیرا اعمال حکومت از داخل طبقه به‌گونه‌ای مصنوعی و نامشروع به سود برخی از رقبا علیه دیگران تمام می‌شد و ظرفیت فرضی تعادل بازار و فرایند انباشت سرمایه را مختل می‌کرد. اما سرمایه‌داری نمی‌توانست یکسره از حکومت انصراف دهد و به عاملی احتیاج داشت که از طریق آن حکومت کند تا هم از حق فعالیت خودمختار بازار پاسداری کند و هم مالکیت جمعی خود بر منافع ممتاز را تضمین نماید. طبعاً این عامل باید از یک جایگاه

اختصاصی و قابل رؤیت حاکمیت «عمومی» حکم می‌راند که از طبقات مستقل و بالای آن‌ها بود. نظام حکومت مطلقه چنین حاکمیت عمومی ممتاز و قابل رویتی بود. اما دخالت‌های آن در کار و پیشه، ایجاد انحصارات، محدود کردن رقابت و جهت‌دادن به تجارت، مخلاً خودمختاری و هموارکردن فعالیت بازار بود (پوچی، ۱۳۷۷، ص ۱۳۲). به نظر پوچی تا آنجا که به خود بورژوازی مربوط بود، تأثیرات منفی «مداخله در بازار» از سوی حکومت‌های مطلقه با سیاست‌های داخلی و خارجی آن‌ها که به نفع سرمایه‌داری بود، تلافی می‌شد. اما اجزا و اقشار طبقه بورژوازی به‌ویژه روشنفکران، ادیبان و هنرمندان، که یک هویت متمایز اجتماعی را ساخته بودند، هر زمان از سانسور و اختناق کاسته می‌شد، با «افکار عمومی‌سازی» فعالیت‌های ارگان‌های دولتی را تحت تأثیر قرار می‌دادند. برای دولت مطلقه، نهادینه شدن بحث و انتقاد و قائل شدن نقش برای آن در هدایت دولت، از خواست احترام به خودگردانی بازار مخاطره‌انگیزتر بود. با تبدیل شدن جامعه مدنی از ابزار مناسبی برای حکومت به چالشی در برابر آن، بورژوازی و اجزای آن به‌ویژه روشنفکران به ارائه چشم‌انداز جذابی از یک نظام نوین حکومتی اندیشیدند که محورهای آن عبارت بودند از: محدودیت قدرت دولت و شهریار به جای مطلق و برتر بودن آن از قانون، تلقی از جمهور به عنوان حوزه انتخاباتی نظام و نه اتباع محض، و جامعه مدنی به عنوان حوزه مستقل روابط و همکاری‌های اجتماعی. به این ترتیب، بورژوازی با اتکا به جاذبه‌های طرح خود و با تکیه بر عنصر ملیت و حاکمیت ملی به میدانی از مبارزه سیاسی شکل داد که حتی پرولتاریا هم در آن به نفع او و ضد دولت مطلقه پیکار کرد. محصول سیاسی این رویکرد و پیکار، دولت‌های مشروطه و مبتنی بر قانون اساسی بودند که در قرن نوزدهم در اروپا جانشین دولت‌های مطلقه شدند (پوچی، ۱۳۷۷، صص ۱۳۹-۱۳۴).

وقوع انقلاب‌های بورژوا - دموکراتیک در غرب و برقراری مشروطه محصول قدرتمندی بورژوازی و توانایی آن در از میان برداشتن طبقه زمین‌دار حاکم بود. «وجود طبقه شهرنشینان و یا بورژوازی مستقل و نیرومند لازمه رشد دموکراسی پارلمانی بوده است. فقدان بورژوازی به معنای فقدان دموکراسی است. بنابراین اگر ما توجه خود را صرفاً معطوف به بخش زمین‌داری کنیم عامل اصلی دموکراسی یعنی بورژوازی از نظر دور خواهد ماند» (مور، ۱۳۶۹، صص ۱۲ و ۱۳).

۳. جنبش مشروطه و ارتش ملی در ایران

پیروزی جنبش مشروطه به معنای نسخ حکومت ایلی و خودکامه قاجاری و تلاش برای استقرار سامان سیاسی جدید در ایران بود. در نظریه مشروطه، دولت مقتدر است، اما قدرت آن محدود به قانون و زیر نظارت نمایندگان مردم در مجلس می‌باشد. هدف جنبش مشروطه ایران نیز دست‌کم و از لحاظ نظری محدود کردن قدرت خودکامه یعنی تغییر شیوه اعمال قدرت

بود. اما کوشش برای افزایش کمیت و تمرکز منابع قدرت سیاسی نیز مطلوب شناخته می‌شد (بشیریه، ۱۳۷۲، ص ۳۹). باین‌همه، شرایط ساختاری و تاریخی ایران امکان تشکیل یک دولت مشروطه کارآمد را فراهم نساخت. ناکامی مشروطه‌خواهان در تأسیس ارتش ملی شاهدی بر این مدعاست.

مشروطه‌خواهان از پیوند ناگسستنی و ضروری دولت مدرن و ارتش ملی آگاه بودند. نخستین بار طرح ایجاد ارتش دائمی در کتابچه غیبی یا دفتر تنظیمات میرزا ملک‌خان آمد. تاریخ نگارش این دفتر در فاصله سال‌های ۸-۱۸۵۷م، مدتی پس از امضای عهدنامه پاریس و از دست رفتن هرات بوده است. ملکم بخشی از این دفتر را به ضرورت تشکیل ارتش دائمی در چارچوب حکومتی اختصاص داد که براساس قانون نظم یافته است. به نظر او دولت ایران باید دارای دو گونه لشکر عازم و قائم باشد. نفرات لشکر عازم چهل هزار و لشکر قائم دو کرور سپاهی خواهند بود. تکالیف، حقوق و ترتیب این دو لشکر، موافق قوانین و زیر نظر وزیر جنگ است. ملکم سازمان داخلی وزارت جنگ و وظایف آن‌ها را به اختصار، اما به دقت در کتابچه تنظیمات آورده است (مجموعه آثار میرزا ملک‌خان، بی‌تا، صص ۴۱-۳۸).

با پیروزی انقلاب مشروطه و تشکیل نخستین دوره مجلس شورای ملی نیاز به ارتش ملی بر سر زبان نمایندگان مجلس افتاد. آن‌ها چاره هرج و مرج، جنگ داخلی و تجاوز خارجی را راه‌اندازی قشون می‌دانستند. حاج امام‌جمعه گفت: «باید جنگ خانگی را رفع کرد... امروز هشت ماه است عثمانی تجاوز می‌کند. هیچ به فکر افتاده‌اید که دو فوج قشون راه بیندازید؟ اگر فردا روس خواست که او هم همین حرکت را بکند چه خواهید کرد؟ چرا سرباز درست نمی‌کنید؟ چرا در فکر قشون نیستید». رئیس مجلس افزود: باید جداً از دولت خواست... باید فکر سرباز و قشون کرد. یک فوج منظم مقابل ده فوج بی‌نظم است. از فردا مشغول افواج می‌شویم. یک کمیسیونی می‌کنیم برای این کار (مذاکرات مجلس اول، ۱۳۸۴، ص ۴۷۵). اما فراهم کردن قشون منظم، نیازمند پول بود و رئیس و نمایندگان مجلس نیز به این نیاز واقف بودند. حاج سید نصرالله گفت: بی‌پول هیچ کاری پیشرفت نمی‌کند و تحصیل پول هم موقوف است به اتفاق و اتحاد و ما اتفاق نداریم. تا پول نباشد قشون فراهم نخواهد شد و تا قشون نباشد مجازات در کار نخواهد بود. آقا میرزا فضلعلی آقا هم از ضرورت رفع اغتشاشات داخلی و تلاش و کلا برای اتحاد و اتفاق در ولایات و نیز با وزرا سخن گفت: طهران هم مرکز دولت و هم مجلس دارالشورای ملی است. چرا اینجا تا حال افواجی آماده نکرده‌اند و اردویی تشکیل ندادند؟ آقا میرزا ابوالحسن‌خان گفت: باید اول مملکت را منظم کرد، آن وقت قوانین را مرتب نمود. قانون باید اجرا شود. اول پول لازم است، بعد از آن قشون و نظم ولایت. وکلای ولایت باید متحداً اقدام کنند. به این قانون اساسی فقط نمی‌شود مملکت را اصلاح کرد (مذاکرات مجلس اول، ۱۳۸۴،

ص ۴۶۷). حاج امام‌جمعه سخنان سنجیده و اندیشیده‌ای در باب قشون منظم بر زبان آورد: «همه می‌دانید که قشون چریک امروز به‌درد نمی‌خورد. اینکه بعضی گفته‌اند در بدو اسلام مردم به میل خود جمع می‌شدند و به جهاد می‌رفتند صحیح است، ولی امروز با این توپ و اسلحه جدید باید قشون منظم باشد، به پهلوانی نمی‌شود. دیگر اینکه ما سابق یک صورت قشونی داشتیم گویا حالا هم داشته باشیم. پول هم که می‌دهیم، عده آن‌ها هشتاد هزار است. خوب است وزیر جنگ را بخواهیم که لاف‌ل این قشون را ترتیب داده حاضر نمایند. اگر پول کفایت نمی‌کند، عده را یک قدری کم کند. مقصود این است که عده‌ای که پول می‌گیرند آن‌ها را حاضر و آماده نمایند، برای اینکه غیر از این باشد نظام داخلی هم برهم خواهد خورد و همسایه هم چشم طمع نخواهد پوشید» (مذاکرات مجلس اول، ۱۳۸۴، ص ۴۷۶). سرانجام آقا میرزا ابوالحسن خان طرحی ارائه داد که مقصود را به مصوبه و قانون تبدیل کند: «از آنجا که حفظ و رعایت بقای ایران به هر ایرانی فرض و متحتم است، چنانچه در سایر ممالک جوانان از سن بیست‌ویک سالگی داخل در نظام می‌شوند، در ایران هم جوانان از سن بیست‌ویک سالگی به موجب قانون نظامی باید در تحت نظام درآیند» (مذاکرات مجلس اول، ۱۳۸۴، ص ۵۰۱). به این ترتیب نه تنها تشکیل ارتش دائمی بلکه برقراری نظام وظیفه نیز مورد توجه مشروطه‌خواهان بود. اما با وجود همه تأکید و تائیدهای نمایندگان، برقراری خدمت نظام و تشکیل ارتش ملی در مجلس اول به سرانجامی نرسید و عمر آن با به توپ بستن بهارستان در دوم تیرماه ۱۲۸۷ (۲۳ ژوئیه ۱۹۰۸) به پایان رسید. یک سال بعد با فتح تهران، خلع محمدعلی شاه و پایان استبداد صغیر، جنبش مشروطه بار دیگر زنده شد.

تشکیل دومین دوره مجلس شورای ملی فرصتی برای طرح مجدد ایده‌ها و خواسته‌های مشروطه از جمله تشکیل یک سازمان نظامی جدید و کارآمد بود. در مرامنامه و نظامنامه‌های احزاب سیاسی آن دوره بر ضرورت برقراری نظام وظیفه و تشکیل ارتش ملی تأکید شد. بند ششم مرامنامه فرقه دمکرات ایران که ادامه دهنده مشی حزب اجتماع‌یون عامیون بود و از حزب سوسیال دموکرات روسیه الهام می‌گرفت، به خدمت وظیفه اجباری اشاره دارد: «خدمت عسکریه اجباری است برای همه ایرانیان. هر یک از افراد تندرست ملت باید دو سال در قشون تحت‌السلح خدمت نمایند» (اتحادیه، ۱۳۶۱، ص ۷). در توضیح این بند و برای تأکید بر عمومیت، عدم تبعیض و مدت خدمت در شرح مرامنامه آمده است: «وجوب دفاع از مملکت اسلام و حفظ حوزه بر عموم جای شبهه نیست و احدی هم به واسطه اینکه من آقا یا از اعیان یا از علمایم از این تکلیف معاف نیست. هیچ‌کس از پیغمبر و امیرالمومنین و حسنین (ع) افضل نتواند بود و بی شبهه دفاع موقوف است به اطلاع از طریق دفاع موافق اسباب عصر حاضر و آن موقوف است بر مشق و تعلیم طریق جنگ است. اما اینکه دو سال برای مشق و اطلاع کافی است اگرچه در دول اروپا سه یا چهار سال مختلف بوده است، لیکن بر حسب تجربیات محقق

شده که دو سال و زیاده از آن جوانان را از اهل و خانه و تاهل دور داشتن موجب ضرر و انزجار و تأخر کار است» (اتحادیه، ۱۳۶۱، ۴۷).

در مرامنامه یا «دستور مشروح مسلکی» حزب محافظه‌کار اجتماعیون اعتدالیون، با وجود تمام اختلافات مسلکی که با اجتماعیون عامیون انقلابی داشت، بر ضرورت خدمات نظامی و قشونی عمومی تأکید شده و آمده است: «عموم افراد مدتی از عمر خود را به انجام وظایف دفاعیه هیات صرف کنند چون وظایف و خدمات قشونی از واجباتی است که بر ذمه هر فردی تعلق می‌گیرد، لذا اداء این تکلیف نمی‌تواند در مقابل اجر و مزدی بوده بلکه باید مجانی و تکلیفی باشد (اتحادیه، ۱۳۶۱، ص ۱۰۷). حتی در «پروگرام فرقه دانشناکسوتیون ارامنه» نیز که مقارن همین ایام تهیه شده، به تشکیل ارتش ملی و برقراری نظام وظیفه اشاره شده است: «هر یک از افراد تندرست ملت مجبور است مدت معینی در نظام ملی خدمت نماید. نظام ملی در حدود و محل توطن خود خدمت خواهد کرد. نظام ملی را در صورتی خارج از محل توطن خود اعزام می‌نمایند که به استقلال وطن تهدید خطری متصور باشد. جیره و مواجب هر فردی از افراد نظام ملی در مدت خدمت مساوی خواهد بود با قدر اقل اجر یومیه» (اتحادیه، ۱۳۶۱، ص ۱۸۸). به این موضوع در مرامنامه اجتماعیون اتحادیون ایران (سوسیالیست اونیفیه) نیز در قالب عبارت «تشکیل قوای مسلحه برای دفاع از آزادی مردم و پاسداری از امنیت و حقوق عمومی» و «اجباری ساختن خدمت سپاهیگری» (اتحادیه، ۱۳۶۱، ص ۱۶۲) توجه شده است. اما دومین دوره مجلس شورای ملی نیز در برقراری نظام وظیفه و ایجاد ارتش ملی توفیق نیافت.

۴. تبیین علل ناکامی

در چارچوب نظریه و روش ساختار- کارگزار و رویکرد مختار این مقاله، عوامل تبیین‌کننده ناکامی انقلاب مشروطه در تأسیس ارتش ملی عبارت‌اند از: ساختارهای ناموافق و نامساعد خارجی و داخلی که چونان عامل تعیین‌کننده‌ای برای ناکامی مشروطه و ناتوانی آن از برپایی ارتش جدید ایفای نقش کردند. تأثیر کارگزاران نیز در شناخت نادرست آنان از سرشت ارتش ملی و نگرانی بجای آنان از افزایش قدرت شاه به عنوان فرمانده کل قوا آشکار می‌شود.

۱.۴. روسیه؛ مخالفت با مشروطه و حمایت از قاجارها

دولت مشروطه در اروپا برآمد نیروهای اجتماعی و پاسخی به نیازهای درونی این جوامع بود. این دولت در روند طولانی توسعه اقتصادی و سیاسی شکل گرفت، بدون اینکه الگوهای خارجی بر آن تأثیر نمایشی یا تخریبی بگذارد. اما در سرزمین‌های غیراروپایی الگوها و ساختارهای خارجی به دو شکل متعارض در تحولات سیاسی اثرگذار بودند. بخشی از این

تأثیرگذاری به نفس وجود الگوی مشروطه دولت در اروپا که کارآمد و موفق نیز می‌نمود، بازمی‌گشت. ایران، زمانی به تکاپو برای تغییر و دگرگونی روی آورد که در مقایسه با کشورهای اروپایی خود را عقب‌مانده یافت. در این شرایط درحالی‌که الگوی درون‌زاد و کارآمدی تدارک نشده بود، به‌ناچار نخبگان ابزاری و فکری، مشروطه اروپایی را مطلوب یافتند و برای انتقال و انطباق آن با جامعه ایران کوشیدند. اما بخش دیگری از تأثیرگذاری ساختارهای خارجی در ایران به مقابله با همین تلاش‌ها و منحرف ساختن آن‌ها معطوف شد. این تجربه نیز فرایند تکوین دولت را در سرزمین‌های غیراروپایی، به‌ویژه در کشورهای آسیایی و افریقایی، متفاوت ساخت. در این کشورها قدرت‌های استعماری گاه در تلاش برای ممانعت از دگرگونی ساختارهای موجود، در نقش حامی رژیم روبه‌افول ظاهر شدند؛ این همان نقشی بود که روسیه تزاری در ایران به هنگام جنبش مشروطه ایفا کرد.

نفوذ سیاسی روسیه در ایران با امضای معاهده ترکمانچای، برقراری کاپیتولاسیون و حمایت کردن از پادشاهان قاجار و رجال ایران آغاز و با تأسیس بریگاد قزاق در سال ۱۲۵۸ش (۱۸۷۸م) شدت گرفت. این بریگاد که به‌ظاهر تابع وزارت جنگ ایران، اما در واقع زیر نظارت سفارت روسیه و هماهنگ با ستاد ارتش روسیه در قفقاز بود، سرانجام از سال ۱۸۹۵م خود را از قید این نظارت صوری رها کرد و زیر فرمان مستقیم شاه قرار گرفت. نتیجه آن شد که «بریگاد قزاق که در زمان ناصرالدین شاه بودجه معینی داشت و بر حسب ظاهر تحت امر وزارت جنگ ایران بود... در دوره مظفری... نه به شاه اعتنائی داشت و نه از کسی شنوایی» (امین‌الدوله، ۱۳۷۰، ص ۲۶۶). سلطه سیاسی روسیه موجب دفاع از وضع موجود و حمایت از بقای قاجارها شد. در سال ۱۲۸۳ش (۱۹۰۴م) وزیر امور خارجه روسیه به نماینده جدید آن کشور در تهران نوشت: ما با محافظت از تمامیت قلمرو شاه «تدریجاً تمام نقاط ایران را زیر سلطه خود خواهیم آورد. بی‌آنکه علائم ظاهری استقلال آن را نقض کنیم یا به ساختار داخلی‌اش دست بزنیم. به تعبیر دیگر، ما وظیفه داریم ایران را از نظر سیاسی مطیع خود سازیم» (Enter, 1965:41-42). صادرات کالاهای روسی به ایران در مقایسه با سال‌های میانی قرن هجدهم به ده برابر افزایش یافت. کسب امتیاز، اعطای وام و سرمایه‌گذاری باعث شد در سال ۱۲۹۳ش (۱۹۱۴م) ۵۶ درصد واردات و ۷۲ درصد صادرات ایران در اختیار روسیه قرار گیرد. ماروین انتنر این سیاست را «امپریالیسم روبل» می‌نامد و می‌نویسد: ایران در آستانه جنگ جهانی اول تا حد چشمگیری در مدار اقتصاد روسیه بود و بخشی از اقتصاد آن کشور محسوب می‌شد (Enter, 1965:77).

انقلاب روسیه و شکست از ژاپن در سال ۱۹۰۵م و بروز بی‌ثباتی و سستی، فرصت مقابله با جنبش مشروطه ایران را از تزارها گرفت. اما با گذشت زمان و آغاز پادشاهی محمدعلی شاه، ساختارها و نخبگان حاکم بیشترین حمایت‌ها را از او به عمل آوردند. روس‌ها با حمایت از

لیاخوف، فرمانده بریگاد قزاق، در حمله به بهارستان و محاصره تبریز در سال ۱۹۰۹م نقش مهمی در مقابله با مشروطه‌خواهان و بازگشت استبداد در ایران داشتند. ادوارد براون با استناد به اینکه کلنل لیاخوف دستورات خود را از رئیس ستاد نظامی قفقاز و او نیز به نوبه خود فرمانش را از مشاوران شخص تزار می‌گرفت، می‌نویسد: یک سیاستمدار روس به یکی از آشنایان من گفت تزار به مناسبت انهدام مجلس به لیاخوف تبریک گفته بود (براون، ۱۳۷۶، ص ۲۱۵). روس‌ها پس از شکست استبداد صغیر کماکان در بی‌اثر ساختن اقدامات مشروطه‌خواهان برای پی‌ریزی پایه‌های یک دولت مدرن نقش داشتند. آن‌ها با مخالفت با ژاندارمری خزانه و سپس اولتیماتوم برای عزل مورگان شوستر که به انحلال مجلس دوم و اخراج شوستر از ایران انجامید، نشان دادند با ایجاد نهادهای مالی مدرن، شکل‌گیری یک نیروی نظامی جدید و تداوم فعالیت مجلس مشروطه سرسازگاری ندارند. رضایت آن‌ها به بازگشت محمدعلی شاه مخلوع به ایران برای تصاحب تاج و تخت از دست‌رفته، شاهد دیگری بر امیدواری و تمایل آن‌ها به احیای رژیم پیشین بود. براون می‌نویسد: محمدعلی شاه به روسیه قول داده بود به محض بازگشت به ایران و به‌دست گرفتن قدرت، سرزمین ثروتمند آذربایجان و مناطق ساحلی دریای خزر را به روس‌ها بدهد (Cited in: Foran, 1993, 186).

۲.۴. ضعف شهر، سرمایه‌داری و روشنفکران

از دوران باستان شهرها از ارکان اساسی زندگی اقتصادی و سیاسی ایران و تجار و اصناف دو طبقه اصلی آن بودند. اما استقرار دستگاه حکومت در شهرها از خودمختاری شهر و طبقات آن جلوگیری می‌کرد و آن‌ها را زیر سلطه حکومت قرار می‌داد (انثرف، ۱۳۴۸، صص ۲۵۷-۲۵۱). بنابراین شهر نیز مانند طبقات آن دارای موجودیت مستقل سیاسی نبود. این موضوع از آزادی، خودمختاری و ایجاد تضاد میان شالوده‌های تولید شهری و روستایی جلوگیری می‌کرد؛ تضادی که در مغرب زمین از عوامل مؤثر پیدایش نظام سرمایه‌داری بود. در شهرهای شرقی مفهوم «شهروند»^۱ یا مفهوم «شهرنشین»^۲ پدید نیامد. علت، حضور قدرت سیاسی در شهر، زورفرمانی حکومت بر جامعه شهری و ممانعت آن از رشد انجمن‌های خودفرمان صنفی بود. نه تنها حکومت شهر، نماینده و برگزیده مردم نبود، بلکه شهرها، قوانین و مقررات و قانون اساسی و دادگاه‌های مستقل که برگزیده شهرنشینان باشد نیز نداشتند (اشرف، ۱۳۵۹، ص ۳۴). با استقرار مرکز حکومت در شهرها، برای آن‌ها رؤسا یا کلانترانی انتخاب می‌شد که به نمایندگی از قدرت مرکزی، تجار و اصناف را زیر نظر داشتند. آن‌ها نه فقط مانع استقلال طبقات شهری بودند، بلکه

1. citizen.

2. burger.

از شهریان اخاذی و بهره‌کشی هم می‌کردند (پیکالوسکایا و دیگران، ۱۳۵۴، ص ۲۸۴). در این دوران، شهر تا آنجا که به حکومت مربوط بود، فقط «موضوع خراج» بود. به گفته بیهقی، محمود غزنوی مردم شهر بلخ را سرزنش می‌کرد که چرا در برابر مهاجمان قراختایان مقاومت کردند و در نتیجه «مستغلی، بدین بزرگی، از من سوختند. تاوان از شما خواسته آید» (پیکالوسکایا و دیگران، ۱۳۵۴، ص ۲۶۲). نبود استقلال و خودمختاری شهر و طبقات آن باعث شد که شهر در ایران با فعالیت‌های اداری و سیاسی آن شناخته شود، نه با عملکرد اقتصادی و تولیدی. به این ترتیب، درحالی که تجارت از رونق نسبی برخوردار بود، اصناف و تجار فاقد قدرت سیاسی و اقتصادی، تاثیرگذار بودند (قرای، ۱۳۶۵، ص ۱۰۵).

با وجود تحولات سیاسی که در قرون میانه در ایران روی داد، حاکمیت سیاسی در شهرها دگرگون نشد و از شهرهای «آزاد» هم خبری نبود (کوزنتسوا، ۱۳۵۸، ص ۸۶). حجم داد و ستد شهری و بین شهری تا میانه دوران قاجاریه نسبتاً محدود بود. تجار ایرانی در تجارت خارجی نقش محدودی داشتند و باوجود ثروتی که اندوخته بودند، به عنوان یک طبقه در انباشت ثروت با محدودیت‌ها و تهدیدهایی از ناحیه حاکمان روبه‌رو بودند. آن‌ها ترجیح می‌دادند پول خود را پس‌انداز یا در خرید زمین صرف کنند (foran, 1993: 33).

مشروطه انقلابی شهری و خاستگاه آن شهرهای بزرگی مانند تهران، تبریز، رشت، اصفهان، شیراز، خوی، قزوین و پس از آن، مشهد، همدان و زنجان (کسروی، ۱۳۵۷: ۵۶۸) و طبقات و گروه‌های اجتماعی بودند که در آن‌ها به سرمایه‌برداری و برآوردهای جمعیت‌شناختی حاکی از آن است که جمعیت ایران در سده نوزدهم در حدود هشت و در اوایل قرن بیستم در حدود نه میلیون نفر بوده است. نیمی از این جمعیت در روستاها، سی تا چهل درصد در ایالات و عشایر، و ده تا بیست درصد در شهرها زندگی می‌کردند (امانی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۱؛ جمال‌زاده، ۱۳۶۲، صص ۱۹۹-۱۹۸؛ باری‌یر، ۱۳۶۳، صص ۴-۳؛ عیسوی، ۱۳۶۲، صص ۵۱-۳۷؛ کاتوزیان، ۱۳۷۳، صص ۷۲-۵۲؛ Foran, 1993: 136). بر این اساس، جمعیت شهرنشین ایران در اوایل قرن بیستم و در آستانه انقلاب مشروطه در حدود یک تا دو میلیون نفر بود. از این تعداد تنها یک درصد (کاتم، ۱۳۷۱، ص ۳۱۰) و دست بالا پنج درصد (باری‌یر، ۱۳۶۳، ص ۴؛ هالیدی، ۱۳۵۸، ص ۲۲) باسواد و تعداد آن‌ها بین ده تا صد هزار تن بود. آن‌ها در هشتاد تا صد شهر بزرگ و کوچک سکنا داشتند. شمار باسوادان در شهرهای بزرگ بیشتر، اما در کل جمعیت کشور و حتی شهرها اندک بود. بیشتر آن‌ها در مکتب‌خانه‌ها سواد آموخته بودند. در این زمان به جز چند مدرسه که مبلغان مسیحی آن‌ها را اداره می‌کردند، در تمام ایران تنها یک دبیرستان و ۲۱ مدرسه ابتدایی جدید وجود داشت (باری‌یر، ۱۳۶۳، ص ۵) که بیشتر آن‌ها به تازگی برپا شده بودند.

بازرگانان قدرتمندترین طبقه شهری، اما بدون خودمختاری حرفه‌ای و از نظر سیاسی در ردیف دیگر قشرهای تابع و فرمان‌بر جامعه شهری بودند. ثروتمندتر شدن بازرگانان پس از گسترش تجارت خارجی ایران در قرن نوزدهم و کشیده شدن دامنه فعالیت آنان به بازارهای جهانی به معنای توانمندی تجار به مثابه یک طبقه سیاسی، افزایش همبستگی و خودآگاهی ملی و ایفای نقشی همانند سرمایه‌داران اروپایی در تحولات سیاسی نبود. البته بازرگانان در انقلاب مشروطه نقش و تأثیر داشتند، اما در پرتو بینش‌های مارکسیستی در اهمیت این نقش و تأثیر آن در پیروزی انقلاب مشروطه اغراق شده است. برای مثال آبراهامیان مدعی است که این طبقه در آستانه انقلاب مشروطه به یک نیروی «همبسته ملی» که از شخصیت و هویت سیاسی مشترک خود آگاهی داشت، تبدیل شده است (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ص ۷۶). به نظر او، بازرگانان و تجار یکی از دو ستون برپایی انقلاب مشروطه بودند. حال آنکه بازرگانان در جریان انقلاب دچار تفرقه و چنددستگی شدند. آن دسته از بازرگانان که به سرمایه و تجارت خارجی وابسته بودند، از ابتدا با مشروطه مخالف بودند. بی‌ثباتی سیاسی و بحران اقتصادی پس از انقلاب، دسته دیگری از آنان را نیز به صف مخالفان راند. در ادامه، برخی از آنان که به پیروی از روحانیت به انقلاب پیوسته بودند، از آن کناره گرفتند. عامل دیگری که به کاهش نقش بازرگانان به مثابه یک نیروی «همبسته ملی» در مشروطه کمک کرد، ناکامی این طبقه در فرایند انتقال از سرمایه‌داری تجاری به صنعتی بود. افزایش ثروت آن‌ها به رونق تولیدات ملی پیوند نخورد و منافع آنان همچنان بر مدار مبادلات تجاری با خارج استوار ماند. عبدالله یف می‌نویسد: «در نبود شرایط عادی برای رشد یک طبقه بورژوازی ملی که با رخنه روزافزون سرمایه خارجی به وجود آمده بود... طبقه بورژوازی ایران رو به سوی سرمایه‌گذاری در زمینه کشاورزی آورد چراکه محصولات آن (پنبه، تریاک و غیره) در بازارهای جهانی خواستار زیادی داشت. بدین ترتیب در نتیجه تسلط بانک‌های خارجی، عناصر بورژوازی نوظهور ایران آلت دست سیاست استعماری شدند و به طرف تولید مواد خام کشاورزی که مورد احتیاج کشورهای سرمایه‌داری بود کشیده شدند. خارجیان از طریق قرض‌ها و بانک‌ها بر نظام مالی ایران سوار شدند و سرمایه مالی ایران را به طرف وابستگی راندند. این مسئله تأثیر رقت‌بار و اسف‌انگیزی در روند اندوخته ابتدایی و ویژگی بورژوازی ایران گذاشت» (عبدالله یف، ۱۳۶۲، ص ۶۴). با این شرایط، رشد تجارت خارجی در چارچوب نظام تقسیم کار جهانی به وابستگی تجار ایرانی انجامید. روشنفکران و منتقدانی مانند زین‌العابدین مرغه‌ای، عبدالرحیم طالبوف و حاج سیاح، در خاطرات و آثار خود از تجارت به عنوان «دلالی خارجه نه ترویج متاع وطن» و از تجار به عنوان «مزدوران فرنگیان و بلکه دشمنان وطن خودشان» و «حمال فرنگی‌ها» یاد کرده‌اند (مراغه‌ای، ۱۳۴۴، ص ۱۶۴؛ حاج سیاح، ۱۳۴۶، ص ۴۷۲؛ آدمیت، ۱۳۶۳، ص ۷۴).

روشنفکران از گروه‌های شهری بودند که در انقلاب مشروطه نقش داشتند، اما در چند و چون این نقش و چگونگی ایفای آن نکات چندی وجود دارد. فوران می‌نویسد: روشنفکران نقش فعالی در رهبری جنبش داشتند و آن‌ها در روزنامه‌ها در نقش سردبیر و روزنامه‌نگار، شاعر و مترجم، استاد و معلم و نیز صاحبان مشاغل تخصصی و بعضی از اعضای دیوان‌سالاری مشغول به کار بودند (Foran, 1993: 181). دقت در کمیت و کیفیت اجزای روشنفکران ایران در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، به‌روشنی گواه اغراق‌آمیز بودن اطلاق نقش فعال در رهبری جنبش به روشنفکران است. در هیچ یک از سه اعتراض عمومی که در تهران پیش از مرداد ۱۲۸۵ (اگوست ۱۹۰۶) صورت گرفت، از «رهبری فعال» روشنفکران خبری نیست. شرح حوادث این سه رویداد (آبراهامیان، ۱۳۷۷، صص ۱۰۵، ۱۰۴) اتفاقاً گواه حضور و رهبری پررنگ روحانیون و طلاب در رویدادهای منتهی به انقلاب است.

تعداد اندک و قدرت اجتماعی محدود روشنفکران در انقلاب مشروطه سبب شد که در نظامنامه انتخابات مجلس، حتی یک کرسی نمایندگی به روشنفکران و اجزای آن یعنی روزنامه‌نگاران، شاعران، استادان، معلمان و... داده نشود. برخی از آن‌ها نیز که در انتخابات صنفی نخستین دوره به مجلس راه یافتند، به نمایندگی از دیگر صنف‌ها و طبقات اجتماعی به عضویت مجلس درآمدند. روشنفکران در ایران، برخلاف اروپا، ارتباط گسترده‌ای با بازرگانان نداشتند. تجار و بازرگانان بیشتر با روحانیون بزرگ در پیوند بودند. محیط طباطبایی با اشاره به نبود نماینده متنفذ تجار در دستگاه حکومت و نبود رسوم و قواعد عرفی برای محافظت از حقوق و رشد طبقه بازرگان در ایران، می‌نویسد: برای جبران این کسر متعارف طبقاتی، اینان همواره پیرامون فقیهان بزرگ که بر مسند حکومت شرعی نشسته بودند گردمی‌آمدند (۱۳۶۷، صص ۲۱۵-۲۱۴). حتی آن دسته از طبقه متوسط که «فکری روشن داشتند و از اوضاع کشور ناراضی بودند و... تشنه اصلاحات و تحول اوضاع بودند فلاح و نجات جامعه را در پیروی طریقه‌های مذهبی که در آن زمان در ایران شیوع بسیار پیدا کرده بود و یا تعقیب فلسفه و عرفان دانسته و پیروان آن مسالک شدند... به‌جای آنکه کمکی به تجدد و آزادی نمایند... مانع بزرگی برای پیشرفت کار آزادی‌خواهان شدند» (ملکزاده، ۱۳۶۳، ص ۸۰). ناپیوستگی بورژوازی و روشنفکران ایران در سال‌های پس از مشروطه و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ نیز ادامه یافت تا آنجا که یکی از ضعف‌های بورژوازی ایران در این سال‌ها، ناتوانی در ایجاد گروه‌های روشنفکری مخصوص به خود شمرده شده است (پاولویچ، تریا، ایرانسکی، ۱۳۵۷، ص ۱۶۳).

پیشه‌وران از دیگر طبقات شهری بودند که در انقلاب مشروطه مشارکت جستند. صنف‌هایی چون بافندگان، سنگ‌تراش‌ها، چراغ‌سازها، رنگرها، لباس‌دوزها، پنبه‌دوزها و... پیشگام انقلاب بودند. صنف بافنده انقلابی‌ترین آن‌ها بود (Foran, 1993: 179). از این‌رو در

مجلس اول بیشترین کرسی را در میان طبقات اجتماعی داشت؛ ۳۲ کرسی در برابر ده کرسی بازرگانان. بیهوده نبود که هرچه بر قدرت رهبران ایلات و زمین‌داران در مشروطه، به‌ویژه پس از استبداد صغیر، افزوده شد از تعداد و نفوذ آنان در مجلس کاسته شد. کاهش قدرت آنان علت دیگری نیز داشت. ورود ایران به عرصه داخلی نظام جهانی سرمایه‌داری به افزایش واردات مصنوعات و کالاهای خارجی انجامید. ناتوانی تولیدات کارگاهی در رقابت با کالاهای وارداتی از سویی اصناف و پیشه‌وران را بیکار، ناراضی و به صفوف مشروطه‌خواهان وارد کرد و از سوی دیگر توان اقتصادی و سیاسی آن‌ها را که در ردیف طبقه‌های روبه‌زوال ماقبل سرمایه‌داری بودند، آنچنان فرسایش داد که نمی‌توانستند پایگاه قابل اتکایی برای مشروطه باشند.

ضعف و ناتوانی طبقات حامی و حامل مشروطه بیش از هر جا در جریان استبداد صغیر و تلاش برای عقب‌راندن محمدعلی شاه آشکار شد. مشروطه‌خواهان گریبان خود را از استبداد صغیر به کمک نیروی رهبران ایلات و زمین‌دارانی رها کردند که نسبتی با خواسته‌ها و آرمان‌های مشروطه نداشتند. از این‌رو فتح تهران پیروزی فئودالیتة محتضر بر بورژوازی نوپای ایران خوانده شده است (حائری، ۱۳۶۴، ص ۱۲۲). با فتح تهران، ایل مردان و زمین‌داران بزرگ چون علیقلی خان سرداراسعد و صمصام‌السلطنه از ایل بختیاری و محمدولی خان تنکابنی (سپهدار اعظم) برای سال‌های متوالی سمت‌های نخست‌وزیری، وزارت جنگ و وزارت داخله را در اختیار گرفتند (ضرغام بروجنی، ۱۳۵۰، صص ۵۳-۳۸). از این پس بر نفوذ رهبران ایلات و زمین‌داران در قوه مقننه نیز افزوده و از شمار بازرگانان و اصناف کاسته شد. شمار نمایندگان ملاک در چهار دوره نخست مجلس به ترتیب ۲۱، ۳۰، ۴۹ و ۴۵ درصد بود؛ حال آنکه سهم اصناف، تجار و بازرگانان از ۳۷ درصد در دوره اول به ۷، ۵ و ۸ درصد در دوره‌های دوم تا چهارم رسید (شجیعی، ۱۳۷۲، صص ۲۶۴ و ۲۵۸-۲۵۱). رهبران ایلات و زمین‌داران در صف نخست مخالفان ایجاد یک دولت مقتدر مرکزی و نهادهای آن در ایران بودند. برقراری نظام وظیفه و تشکیل یک ارتش ملی قبل از هر چیز قدرت نظامی ایلات و قشون محلی آنان را به چالش می‌کشید. آن‌ها با تشکیل یک سازمان مالیاتی کارآمد نیز مخالف بودند. بیهوده نبود که به هنگام اولتیماتوم روس‌ها درباره اخراج مورگان شوستر و انحلال مجلس دوم، سپهدار و صمصام‌السلطنه با روس‌ها همکاری کردند (Foran, 1993: 174-175).

۳.۴. ندانستن و نخواستن کارگزاران

کارگزاران مشروطه‌خواه به دو شکل بر ناکامی مشروطه در تأسیس ارتش ملی اثر گذاشتند. دسته‌ای با ندانستن سرشت و جایگاه ارتش در دولت جدید و دسته‌ای دیگر با دانستن تأثیر تشکیل ارتش در افزایش قدرت شاه و در نتیجه به‌خطر افتادن مشروطه.

برخی از مشروطه‌خواهان از قشون ملی، مأموریت‌ها و وظایف آن درک نادرستی داشتند. با صدور فرمان مشروطیت و قدرت یافتن انجمن‌ها، این تصور شایع شد که گارد ناسیونال یا قشون ملی به معنای آن است که حتماً باید ملت در مقابل دولت دارای قشون و استعداد نظامی باشد تا دولت هر وقت بخواهد بر ملت غلبه کند، ملت بی‌استعداد نباشد (مجدالاسلام، ۲۵۳۶، ص ۸۲). این تصور ریشه در شکاف تاریخی حاکمان و مردم در ایران داشت که در دوران مشروطه در قالب شکاف دولت - ملت بازتولید شد. برای تشکیل این «قشون ملی» انجمن‌ها و برخی از نمایندگان تندرو به مجلس فشار می‌آوردند و خواستار آن بودند که «هرقدر زودتر کمیسیون نظامی جدید برای قشون ملی و داوطلب معین» شود. البته مقصود همه انجمن‌ها از تشکیل قشون ملی، پاسداری از ملت در برابر دولت نبود. برخی از رهبران آن‌ها درصدد بودند برای خود به نام مشروطه و ملت قشونی دست‌وپا کنند یا به قشون خود رسمیت داده، آن را اسباب ادامه تعديت قرار دهند. احتشام‌السلطنه رئیس مجلس در برابر این خواسته انجمن‌ها مقاومت کرد و «اجازه نداد که این مسئله در مجلس طرح شود» (مجدالاسلام، ۲۵۳۶، ص ۸۴). او معتقد بود اقدام مشروطه‌خواهان به تشکیل گارد برای مقابله با شاه و قوای قزاق تحت فرمان او، به شاه و اطرافیان وی فرصت می‌دهد که علناً به جنگ با مجلس، مشروطه و قوای مجاهد برخیزند. «اعتراض من این بود که مسلح کردن عده‌ای غیرمستول که تحت هیچ‌گونه دیسیپلین و قاعده نباشند و خود را مقید به رعایت قوانین و احکام نظامی ندانند و از فرمانده و افسران مافوق و مورداعتماد دستور نگیرند نتایج سوء مهلکی ببار خواهد آورد و این قشون هر روز آلت دست یک یا چند تن افراد مغرض و مفسده‌جو می‌شود و یا وسیله اطفای تمنیات افراد شهوت‌پرست قرار می‌گیرد و سرانجام کار مملکت را به تباهی و نابودی می‌کشد» (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۷، ص ۶۲۲). باوجود این، انجمن‌ها هرکدام برای اظهار اهمیت و اثبات مزیت خود بر دیگران، گروهی از جوانان بیکار را مسلح و در روزهای خاصی به مشق وامی‌داشتند. «چاره منحصر شد به اینکه هر انجمنی در هر محله بود از صاحب‌ثروتان آن محله مبلغی برای تهیه اسلحه یا عین تفنگ و فشنگ از آن‌ها بگیرد و به قشون ملی بدهد. این بود که به جان مردم افتادند و کم‌ترین تهدیدات آن‌ها به صاحبان‌ثروتان محله این بود که تو را می‌کشیم و از این ملت خارج می‌دانیم... این بود که قلوب بزرگان مملکت به‌کلی از مجلس و مشروطه منزجر شد» (مجدالاسلام، ۲۵۳۶، صص ۸۶ و ۸۵).

احتشام السلطنه معتقد بود جنبش مشروطه بدون خون‌ریزی، قتل و غارت، آشوب و ناامنی، رژیم استبدادی را به نظام مشروطه و پارلمانی تبدیل کرده و با تصویب قانون اساسی و متمم آن تمام حقوقی را که ممالک متمدن به قیمت خون ده‌ها هزار نفر به‌دست آورده، با مختصر مقاومتی به‌چنگ آورده است. بنابراین دریغ است که مردم را به جنگ با پادشاهی مسلوب‌الاختیار و غیرمسئول وادار و با هتاک و هرزه‌گویی، بهانه به دست او که ذاتاً مستبد و عاشق حکومت فردی است داده، او را مجبور به مقابله کنند. «با شرایطی که وکلای تندرو و انجمن‌هایی که با هزار غرض تشکیل شده و وضعی که جراید هتاک پیش آورده بودند، هر پادشاه ترقی‌خواه و عاشق آزادی و حکومت مشروطه‌ای را هم که به جای محمدعلی شاه بود متنفر و عاصی وادار به دشمنی و جنگ با آن مجلس و آن نوع مشروطه‌خواهی می‌نمود، چه رسد به پادشاهی نظیر محمدعلی شاه که از سراپای وجودش بهانه برای تعطیل مجلس و بازگرفتن آنچه خود و پدرش به‌زور از دست داده بودند هویدا بود» (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۷، ص ۶۲۴).

دسته‌ای از مشروطه‌خواهان نیز آگاهانه از تشکیل ارتش ملی احتراز داشتند. براساس اصل پنجاهم قانون اساسی مشروطه، «فرمانفرمایی کل قشون بری و بحری با شخص پادشاه» بود. در توضیح این اصل جعفر بوشهری می‌نویسد: «نظر به قاعده اذن در شی، اذن در لوازم آن نیز هست و با توجه به عبارت عام و مدلول وسیع فرمانفرمایی کل قشون که شامل کلیه اجزا و جزئیات و لوازم و اسباب قشون می‌شود نیروی هوایی و هر نیروی دیگری که بعدها ایجاد و اختراع شود و عرفاً در حدود قلمرو قشون باشد مشمول مقررات قانون اساسی و تحت فرمانفرمایی پادشاه قرار خواهد گرفت» (بوشهری، بی‌تا، صص ۱۶۳-۱۶۲).

مفاد اصل پنجاه و اختلافات رو به گسترش هواداران مشروطه و محمدعلی شاه، مشروطه‌خواهان را از ایجاد یک ارتش قدرتمند بیمناک کرد. وجود یک نیروی نظامی قدرتمند کفه شاه را در سیاست ایران سنگین می‌کرد؛ بنابراین آنان در شرایط پیچیده و متناقضی قرار گرفتند. از یک‌سو خواستار برقراری امنیت، پایان هرج و مرج، توسعه و قدرتمندی کشور بودند و از سوی دیگر نمی‌خواستند با برپایی یک نیروی نظامی، به شاه مستبد و خودکامه‌ای که مترصد فرصت مناسب برای قلع و قمع مشروطه بود هدیه‌ای ارزشمند بدهند. وقتی در دوم تیر ۱۲۸۷ قزاق‌ها مجلس شورای ملی را به توپ بستند و رهبران مشروطه را دستگیر و تبعید کردند یا به قتل رساندند، تشخیص درست مشروطه‌خواهان آشکار شد. اگر ارتشی قدرتمند زیر نظارت شاه شکل گرفته بود، چه‌بسا فتح تهران، برانداختن استبداد صغیر و برکناری محمدعلی شاه میسر نبود یا دست‌کم مدت‌ها طول می‌کشید. این تجربه باعث شد که با برافتادن محمدعلی شاه، نمایندگان مجلس دوم در تأسیس یک نیروی نظامی جانب احتیاط را از دست ندهند.

استقرار یک دولت مرکزی و مقتدر و برقراری امنیت مستلزم وجود نیروی نظامی کارآمد و ایجاد چنین نیرویی، نیازمند تأمین منابع مالی از طریق جمع‌آوری مالیات و این نیز به نوبه خود محتاج امنیت و رونق اقتصادی بود. این چرخه آشنایی بود که وقتی مجلس دوم نیز به اصلاحات به عنوان یک طرح جامع نگریست، خود را بار دیگر آشکار ساخت (سینائی، ۱۳۸۴، ص ۲۱۹). مشروطه‌خواهان نگران از سنگینی وزنه شاه در سیاست ایران، چاره را در ایجاد یک نیروی نظامی قدرتمند، اما زیر فرمان وزارت داخله و نظارت مجلس یافتند. از این رو در سال ۱۲۸۹ش (۱۹۱۰م) به تشکیل ژاندارمری دولتی رأی دادند. مجلس دوم هم‌زمان برای ایجاد یک سازمان نوین مالی و مالیاتی، استخدام مورگان شوستر و تشکیل ژاندارمری خزانه را نیز تصویب کرد (شوستر، ۱۳۸۵، صص ۹۷-۸۹). ژاندارمری از زمان تأسیس در سال ۱۲۹۱ش تا ادغام در قشون متحدالشکل در سال ۱۳۰۰ش سه دوره را پشت سر گذارد (افسر، ۱۳۳۳، صص ۵۹-۶۳). اما با وجود داشتن اعتبار و حیثیتی ملی، محدودیت‌های ذاتی یک نیروی انتظامی را نیز داشت. آغاز جنگ جهانی اول به کاهش درآمد گمرکات و نبود منابع مالی به تضعیف توان ژاندارمری و تعویق پرداخت حقوق ژاندارم‌ها انجامید. با شکست آلمان در جنگ اول جهانی و ناخرسندی انگلیس‌ها از عملکرد جانب‌دارانه ژاندارمری در سال‌های جنگ، عامل دیگری نیز بر عوامل تضعیف‌کننده ژاندارمری افزوده شد (کرونین، ۱۳۷۷، ص ۶۲؛ قائم‌مقامی، ۲۵۳۵، ص ۱۹۶). همه این‌ها سبب شد ژاندارمری نتواند در قامت یک ارتش ملی ایفای نقش کند. به این ترتیب، مشروطه‌خواهان کماکان از تأسیس یک ارتش ملی در ایران بازماندند.

نتیجه

دولت مدرن با همراهی حکام سرزمینی و نیروهای اجتماعی نوپدید و هم‌افزایی قدرت سیاسی و اجتماعی آنان نخستین بار در اروپا ایجاد شد. موفقیت و کارآمدی نهادهای این دولت موجب قدرتمندی کشورهای اروپایی و ترغیب آنان به جهان‌گشایی شد. وقتی ایران در معرض سیاست‌های استعماری قرار گرفت، ساختارهای عقب‌مانده و رهبران درمانده یارای ایستادگی در برابر این هجوم را نداشتند. شکست‌های نظامی، عقب‌ماندگی و وابستگی اقتصادی و سیاسی نتیجه قرن‌ها سکون و رکود بود. در این شرایط نخبگان ایرانی کلید گشودن درهای ترقی و استقلال را در اصلاحات و تجهیز نهادهای مدرن یافتند. آن‌ها برای نیم سده به انجام اصلاحات و ترویج ایده‌های نوین همت گماشتند، اما مقاومت و سرسختی ساختارها و حاکمان به شکست طرح‌های اصلاحی منجر شد. با اوج‌گیری نارضایتی از شیوه حکمرانی عقب‌مانده و خودکامه، قاجارها نیز که دیگر نمی‌توانستند مانند گذشته حکومت کنند، از پذیرش الگوی جدید حکومت ناگزیر شدند. به این ترتیب، مشروطه از اندیشه سیاسی و

مطالبات اجتماعی به نهادهای حقوقی - سیاسی ایران راه یافت. اما نظریه و نهادهای مشروطه با وجود دشمنان قدرتمند داخلی و خارجی، بنیان اجتماعی گسترده‌ای نداشت. تجار و بازرگانان دچار ضعف‌های تاریخی - نهادی و چند دستگی طبقاتی، روشنفکران اندک و کم‌نفوذ، و اصناف و پیشه‌وران به عنوان یک طبقه روبه‌زوال، ناتوان از برپایی دولت مشروطه بودند. در این شرایط در واقع یک ائتلاف گسترده از مخالفان قاجارها، که مشروطه‌خواهان در آن از حیث ایده‌های حکومتی برتر اما از نظر قدرت اجتماعی فروتر بودند، به نسخ نظام گذشته موفق شد. اما بخشی از این ائتلاف از برپایی دولت مشروطه و نهادهای آن، ناتوان و مردد و بخش دیگر اساساً مخالف بود. این چنین بود که فرمان مشروطه صادر، مجلس تشکیل، و قانون اساسی نوشته شد؛ اما دولت مشروطه با کفایت و کارآمدی در ایران مستقر نشد. نشانه بارز نبود چنین دولتی، تشکیل نشدن ارتش ملی به عنوان یکی از عناصر اصلی تشکیل‌دهنده دولت مدرن و عامل مهم اعمال حاکمیت و برقراری انحصار مشروع زور است. در ناکامی مشروطه‌خواهان از برپایی ارتش ملی، نفوذ و سیاست‌های استعماری روسیه تزاری، امتناع شرایط تاریخی و اجتماعی ایران، و ناتوانی طبقاتی که پایگاه اجتماعی مشروطه به‌شمار می‌آمدند نقش مهمی داشت، اما ناآگاهی و نخواستن‌های کارگزاران مشروطه‌خواه نیز مؤثر بود. تشکیل نشدن ارتش ملی به ناکامی مشروطه از برپایی یک دولت مقتدر و سرانجام ازدست رفتن بخشی از آرمان‌های مشروطه‌خواهان انجامید. این تجربه، یک بار دیگر نشان داد ارتش نوین و دولت مدرن پشتیبان و پناهگاه یکدیگرند و در ضعف یا نبود یکی، دیگری نیز دیری نمی‌پاید.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

- ۱- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشرنی.
- ۲- آدمیت، فریدون (۱۳۶۳)، *اندیشه‌های طالبوف تبریزی*، تهران: انتشارات دماوند.
- ۳- اتحادیه، منصوره (۱۳۶۱)، *مرامنامه‌ها و نظامنامه‌های احزاب سیاسی ایران در دومین دوره مجلس شورای ملی*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- ۴- احتشام السلطنه (۱۳۶۷)، *خاطرات*، به کوشش سید محمد مهدی موسوی، تهران: انتشارات زوار، چاپ دوم.
- ۵- افسر، پرویز (۱۳۳۳)، *تاریخ ژاندارمری ایران*، قم: بی‌بی‌نا.
- ۶- اشرف، احمد (۱۳۴۸)، «برخی از ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در دوره اسلامی»، *راهنمای کتاب*، شماره ۵ و ۶.
- ۷- _____ (۱۳۵۹)، *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه*، تهران: انتشارات زمینه.
- ۸- امانی، مهدی (۱۳۷۹)، *مبانی جمعیت‌شناسی*، تهران: انتشارات سمت.
- ۹- امین الدوله، میرزا علی اصغرخان (۱۳۷۰)، *خاطرات سیاسی*، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۱۰- باری، ج (۱۳۶۳)، *اقتصاد ایران ۱۹۷۰-۱۹۰۰*، تهران: موسسه حساسی‌رسی سازمان صنایع ملی و سازمان برنامه.
- ۱۱- براون، ادوارد (۱۳۷۶)، *انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمه مهری قزوینی، تهران: انتشارات کویر.

- ۱۲- پرودل، فرنان (۱۳۷۲)، سرمایه‌داری و حیات مادی ۱۸۰۰-۱۴۰۰، ترجمه بهزاد باشی، تهران: نشرنی.
- ۱۳- بشیریه، حسین (۱۳۷۲)، موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: موسسه عالی پژوهش در برنامه ریزی و توسعه.
- ۱۴- بوشهری، جعفر (بی‌تا)، مبانی حکومت در ایران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۵- پارکر، جان (۱۳۸۳)، ساختاربندی، ترجمه امیر عباس سعیدی، تهران: نشر آگه.
- ۱۶- پاولویچ، م.تریا، و. ایرانسکی، س (۱۳۵۷)، سه مقاله درباره انقلاب مشروطه ایران، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- ۱۷- پیکولوسکایا، ون. و دیگران (۱۳۵۴)، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات پیام.
- ۱۸- پوچی، جیان فرانکو (۱۳۷۷)، تکوین دولت مدرن، ترجمه بهزاد باشی، تهران: نشر آگه.
- ۱۹- پوچی، جیان فرانکو (۱۳۸۸)، «نظریه‌های تشکیل دولت»، ترجمه قدیر نصری در: کیت نش، آلن اسکات، راهنمای جامعه‌شناسی سیاسی (دوجلد)، ترجمه قدیر نصری و محمدعلی قاسمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، جلد اول.
- ۲۰- جمال زاده، محمدعلی (۱۳۶۳)، گنج شایگان، تهران، کتاب تهران.
- ۲۱- حاج سیاح (۱۳۴۶)، خاطرات حاج سیاح، تهران: ابن سینا.
- ۲۲- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۴)، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۲۳- سینائی، وحید (۱۳۸۴)، دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران (۱۲۹۹-۱۳۵۷)، تهران: انتشارات کویر.
- ۲۴- _____ (۱۳۸۹)، دولت مدرن، ارتش ملی و نظام وظیفه، پژوهش سیاست نظری، شماره هفتم.
- ۲۵- _____ (۱۳۹۰)، «بررسی تأثیر استراتژی‌ها و فناوری‌های نوین در تحول نظام وظیفه به ارتش حرفه‌ای»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۱، شماره ۲.
- ۲۶- شجعی، زهرا (۱۳۷۲)، نخبگان سیاسی ایران، جلد چهارم، تهران: انتشارات سخن.
- ۲۷- شوستر، مورگان (۱۳۸۵)، اختناق ایران، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر ماهی.
- ۲۸- ضرغام بروجنی، جمشید (۱۳۵۰)، دولت‌های عصر مشروطه، تهران: اداره کل قوانین مجلس شورای ملی.
- ۲۹- عبدالله یف، ز. ز (۱۳۶۲)، «طبقه بورژوا و طبقه کارگر ایران در سال ۱۹۰۰م»، دز: چارلز عیسوی، تاریخ اقتصادی ایران، قاجاریه ۱۳۳۲-۱۲۱۵ه.ق.، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.
- ۳۰- عیسوی، چارلز (۱۳۶۲)، تاریخ اقتصادی ایران، قاجاریه ۱۳۳۲-۱۲۱۵ه.ق.، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.
- ۳۱- فرای، ریچارد (۱۳۶۵)، بخارا؛ دساتور قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳۲- قائم مقامی، جهانگیر (۲۵۳۵)، تاریخ ژاندارمری ایران، تهران: اداره روابط عمومی ژاندارمری.
- ۳۳- کاتم، ریچارد (۱۳۷۱)، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات کویر.
- ۳۴- کرونین، استفانی (۱۳۷۷)، ارتش و تشکیل حکومت پهلوی در ایران ۱۳۰۵-۱۲۹۹، ترجمه غلامرضا علی بابایی، تهران: انتشارات خجسته.
- ۳۵- کسروی، احمد (۱۳۵۷)، تاریخ مشروطه ایران، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۳۶- کوزنتسوا، ن.آ. (۱۳۵۸)، اوضاع سیاسی و اقتصادی - اجتماعی ایران در پایان سده هجدهم تا نیمه نخست سده نوزدهم میلادی، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: نشر بین‌الملل.
- ۳۷- مارش، دیوید، استوکر، جری (۱۳۷۸)، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۳۸- مراغه‌ای، زین العابدین (۱۳۴۴)، سیاحتنامه ابراهیم بیک، تهران: کتاب‌های صدف.
- ۳۹- مذاکرات مجلس اول (۱۳۸۴)، به کوشش: غلامحسین میرزا صالح، تهران: انتشارات مازیار.
- ۴۰- مجموعه آثار میرزا ملکم خان (بی‌تا)، به کوشش: محمد محیط طباطبایی، تهران: انتشارات علمی.

- ۴۱- مجدالاسلام کرمانی، احمد (۲۵۳۶)، تاریخ انحطاط مجلس، فصلی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مقدمه و تحشیه محمود خلیل پور، اصفهان: دانشگاه اصفهان، چاپ دوم.
- ۴۲- محیط طباطبایی، محمد (۱۳۶۷)، تطور حکومت در ایران بعد از اسلام، تهران: موسسه انتشارات بعثت.
- ۴۳- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۶۳)، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد اول، تهران: انتشارات علمی.
- ۴۴- مور، برینگتن (۱۳۶۹)، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه حسین بشیریه، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۴۵- هلیدی، فرد (۱۳۵۸)، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۴۶- هلد، دیوید (۱۳۸۶)، شکل‌گیری دولت مدرن، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر آگه.
- ۴۷- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۳)، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، تهران: نشر مرکز.

ب. خارجی:

- 48- Collins, R (1975), **Conflict Sociology: toward an Explanatory Science**, New York: Academic press.
- 49- Entner, Marvin (1965), **Russo- Persian Commercial Relations, 1828-1914**, Gainesville: University of Florida Press.
- 50- Foran, John (1993), **Fragile Resistance, Social Transformation in Iran 1500 to the Revolution**, Boulder: West view press.
- 51- Poggi, Gianfranco (1990), **the state: It's Nature, Development and prospects**, Cambridge, polity press.
- 52- Tilly, Charls (1975), "Reflections on the history of European state- making", in Tilly, c. (Ed) **The formation of National state in Western Europe**, Princeton, Princeton University press.

